

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

صور مسئله در بحث تعيينی يا تخیری بودن واجب:

جمع بندی مباحث در قسم نخست: ملاحظه فرمودید در قسم اول از اقسام دوران امر بين تعيين و تخیر، آنچه که در مقابل قول تعيين ذکر شده ناتمام است.

در قسم اول در هر سه صورت اصل بر تعيين است. در صورت اول که مي دانيم دو تا فعل واجب است اما مي دانيم هر کدام به نحو تخيري واجب است يا تعييني؟ اینجا به این نتیجه رسیدیم که اصل تعييني بودن است، و مي توانيم اصلي به نام برائت از تعيين در اینجا جاري کنیم.

صورت دوم این بود که مي دانيم يك فعلي واجب است و مي دانيم فعل ديگر مسقط از این واجب است، اما باز مي دانيم آن مسقط به عنوان عدل براي این واجب است يا اینکه به عنوان عدل نیست. اینجا نیز مقتضاي ادله تعييني بودن است.

صورت سوم عبارت از این بود که مي دانيم يك فعلي واجب است اما نسبت به فعل ديگر نه وجوب او را مي دانيم و نه عدل بودن و مسقطيت او را مي دانيم، اینجا هم چهار دليل بر تعييني بودن اقامه شد که در میان این چهار دليل به نظر ما دو تا از همه مهم تر است و آن دليل دوم و دليل سوم است، در دليل دوم گفتیم اگر فعل ديگري را بياوريم، شك مي كنيم در اینکه آیا آن تكليف اول ساقط شد يا خير؟ اشتغال يقيني برائت يقيني لازم دارد، شك ما مي شود شك در مسقط و در شك در مسقط بايد احتیاط كنيم، نتيجه ي احتیاط نیز تعييني بودن این واجب است و همچنین دليل سوم که بگوئيم تخيري بودن نیاز به بيان زائد و مؤونه ي زائده دارد با آن توضیحي که عرض کردیم.

نتیجه این شد که در قسم اول از دوران بين تعيين و تخیر، آنجايي که ما شك مي كنيم در اصل جعل، آیا در هنگام جعل، شارع به نحو تعييني واجب کرد يا به نحو تخيري؟ حق با مرحوم محقق نائيني اعلي الله مقامه الشریف است که در هر سه صورت مسئله ي تعيينيت مطرح است.

قسم دوم- دوران بين تعيين و تخیر در احکام ظاهري:

قسم دوم عبارت است از دوران بين تعيين و تخیر در احکام ظاهريّه در باب طرق و امارات، يا به تعبیر ديگر در حجّيت، يعني ديگر کاري به عالم واقع و جعل نداريم، دوران بين تعيين و تخیر مربوط به مقام ظاهر است، مربوط به احکام ظاهريّه است. مثال معروف قسم دوم این است: با فرض اعلم بودن يکي از دو مجتهد نسبت به ديگري، آیا رجوع به اعلم تعين دارد يا مکلف مخير است بين الرجوع الي الأعلم و غير الأعلم. اینجا دوران بين تعيين و تخیر در مقام ظاهر است، يعني ما الآن در مقام حکم ظاهري در این جعل طرق و امارات شك مي كنيم که آیا قول اعلم متعين است يا اینکه مکلف مخير است بين رجوع به اعلم و غير

اینجا مرحوم آقای نائینی قدس سره در جلد سوم فوائد الاصول صفحه 433 تحت عنوان تعارض بین الحجّین بحث می کند، یعنی این تخییر، تخییری است که منشأ آن تعارض حجّین است. نائینی اظهار می کند: ما اگر در باب طرق و امارات قائل به مسلک سببیت شویم، یعنی بگوئیم هر اماره‌ای سبب ایجاد مصلحت در مؤدای خودش است، تخییر در اینجا از صغریات تخییر بین المتزاحمین می‌شود، آن وقت قانون متزاحمین این است که اگر يك طرف اهمّ از دیگری نباشد هر دو مساوی باشد مكلف مخیر است، اگر یکی اهمّ از دیگری باشد مكلف باید آن ذي المزیة و ذي الاهمیة را بگیرد حتی اگر در يك طرف احتمال اهمیّت نسبت به طرف دیگر داده شود اخذ آن واجب است.

پس اگر در بحث طرق و امارات قائل به سببیت شدیم، تخییر، مصداق تخییر بین المتزاحمین است، دیگر عنوان متعارضین را ندارد، اما اگر گفتیم مسئله‌ی سببیت مطرح نیست! اینکه شارع این طرق و امارات را حجّت قرار داده، شارع حجّیت را برای خبر واحد جعل کرده، خبر واحد را حدّ وسط در اثبات قرار داده، این تعبیری است که ما در بحث امارات و مجعولات امارات، مفصل بحث کردیم و نظریه‌ی مرحوم نائینی وسطیّت در اثبات است. آخوند می‌گفت شارع جعل حجّیت کرده و خودش آمده منجزیت و معذرت را برای خبر واحد قرار داده بدون اینکه در مؤدای او مصلحتی را ایجاد کند، سببی‌ها می‌گویند اماره در مؤدا ایجاد مصلحت می‌کند، اما در مقابل سببی‌ها می‌گوئیم شارع اماره را طریق الی الواقع و حجت قرار داده، وسط در اثبات قرار داده است.

نائینی می‌فرماید روی این مصلحت اخذ به ذي الاهمیة، اخذ به آن طرفی که دارای اهمیّت است، این في غاية الوضوح است، چرا؟ می‌فرماید «فإنّه یقطع أنّ السلوكه یوجب الأمن عن العقاب علی تقدیر مخالفته للواقع»؛ قطع به این دارد که سلوك به این طریق، یعنی سلوك آنچه که دارای اهمیّت است در فرض مخالفت با واقع او را از عقاب ایمن می‌کند، «بخلاف السلوك الطريق الذي لا یحتمل فيه المزیة»، اما اگر بخواهد به قول غیر اعلم عمل کند اینجا امن از عقاب ندارد و شك در حجّیت او داریم، «و قد تقدّم أنّ الأصل عند الشك فی الحجیة عدمها» می‌فرماید ما يك قانون كلي به شما یاد دادیم که شك در حجّیت مساوی است با قطع به عدم حجّیت.

پس ببینید، نائینی می‌فرماید در دوران امر بین تعیین و تخییر در حجّین ظاهریتین، در طریقین، در دوران امر بین اینکه یکی معین یا مخیر بین این دو تا هستیم می‌فرماید باید تعیینی بشویم و مثال معروف آن همین مثال دوران امر بین رجوع به اعلم، یعنی اینکه بگوئیم آیا قول اعلم تعیین دارد یا اینکه مخیریم بین اعلم و غیر اعلم، نائینی می‌فرماید روی مسلک طریقیت، روی مسلک خود ما یعنی نائینی وسطیّت در اثبات، شارع آمده اینها را طریق قرار داده، الآن دو تا طریق جلوی ماست، اگر به خصوص قول اعلم عمل کنیم این امن از عقاب برای ماست، اما اگر برویم سراغ قول غیر اعلم، ما امن از عقاب نداریم و می‌فرمایند شك در حجّیت داریم و با شك در حجّیت یقین به عدم حجّیت پیدا می‌کنیم. نظیر همین بیان را هم مرحوم آقای خوئی قدس سره در مصباح الاصول جلد دوم صفحه 457 دارند، می‌فرمایند: «لأنّ ما علم بحجیته المرددة بین كونها تعینیة أو تخییریة قاطع للعذر فی مقام الامتثال و مبرئ للذمة بحسب مقام الظاهر یقیناً»؛ عمل به قول اعلم قاطع للعذر است و مبرئ للذمة است، ذمه‌ی ما یقیناً به حسب ظاهر بری می‌شود ولی طرف دیگر را احتمال می‌دهیم حجّیت داشته باشد، چون احتمال حجّیت می‌دهیم شك در حجّیت داریم و شك در حجّیت مساوی با قطع به عدم حجّیت فعلی او است و در نتیجه همین نتیجه‌ی تعیینیت را قائل می‌شوند.

مناقشه استاد در مثال رجوع به اعلم و غیر اعلم:

در این بحث دوران بین رجوع به اعلم و غیر اعلم، ما در بحث اجتهاد و تقلید بحث کردیم اولاً همان طوری که ابتدای بحث این را پایه‌گذاری کردیم که محل نزاع جایی است که دلیل لفظی نداشته باشیم، حالا اگر آمدم از يك دلیل لفظی اطلاق را فهمیدیم و گفتیم «اما الحوادث الواقعة فارجعوا إلی رواة حدیثنا»، گفتیم إلی رجل عرف الحلال من الحرام، عرف حلالنا و حرامنا، گفتیم

این اطلاق دارد کما اینکه ما اطلاقش را در بحث اجتهاد و تقلید اثبات کردیم و اطلاقش می‌گوید لا فرق بین الرجوع إلی الأعلّم و غیر الأعلّم، با وجود يك چنین اطلاق لفظي دیگر مجالي براي این بحث دوران بین تعیین و تخییر نیست.

مطلبي که يك مقداري از قدیم در ذهن ما بود؛ در دوران بین اعلّم و غیر اعلّم آیا مفروض ما این است که قول غیر اعلّم في نفسه حجّیت دارد یا خیر؟ مفروض باید همین باشد که قول غیر اعلّم في نفسه حجة، منتهی نمی‌دانیم در دوران بین این دو تا آیا اعلّم رجحان و تعین دارد یا خیر؟ در حالی که مرحوم نائینی و به تبع ایشان مرحوم آقاي خوئی می‌فرمایند در دوران بین اعلّم و غیر اعلّم نسبت به قول غیر اعلّم شك در حجّیت او داریم، چرا ما شك در حجّیت او داریم؟ حالا اگر دو نفر همین غیر اعلّم، با يك نفر دیگر از جهت علمی با هم مساوي باشند مگر قول او حجّیت ندارد؟ في نفسه قول مجتهد حجّیت دارد منتهی بحث در این است که در دوران بین اعلّم و غیر اعلّم کدام تعین دارد، اعلّم تعین دارد یا خیر؟ اما این بر نمی‌گردد به اینکه ما نسبت به قول غیر اعلّم شك در حجّیت داشته باشیم و با شك در حجّیت می‌گوئیم یقین به عدم حجّیت داریم.

بعبارة أُخري به خود نائینی عرض می‌کنیم که مگر شما در این قسم نمی‌گوئید تخییر جاء من أجل التعارض بین الحجّتين؟ شما خودتان می‌گوئید تخییر در این قسم منشأش ربطی به عالم جعل ندارد، تخییر در این قسم جاء من أجل التعارض بین الحجّتين، یعنی مفروض ما این است که هر دوي آن حجّیت دارند، منتهی در دوران اینکه یکی اعلّم و دیگری غیر اعلّم است، آیا اعلّم تعین پیدا می‌کند یا نه؟ شما اینجا باید يك دليلی براي ما ذکر کنید، چرا اینجا یکی را بر می‌گردانید به اینکه ما شك در حجّیت او داریم و شك در حجّیت مساوي با قطع به عدم حجّیت است.

بزرگان هم این را مسلم می‌گیرند که در دوران بین تخییر و تعیین در احکام ظاهریه مثالش همین دوران بین اعلّم و غیر اعلّم است و اعلّم قولش مقدّم است، ما سؤالمان این است که مگر شما مفروضتان نیست که هر کدام حجّت است؟ مفروضتان این است که هر کدام حجّیت دارد، هم قول اعلّم حجّت و هم قول غیر اعلّم. وقتی في نفسه حجیت دارد، بگوئید بالنسبة به اعلّم قول غیر اعلّم حجّیتش را از دست می‌دهد، چه دليلی داریم ما؟ اگر يك دليل لفظي حاکم بگوید در باب تقلید اعلمیّت معتبر است، اینجا قول غیر اعلّم از حجّیت می‌افتد، فرض ما این است که چنین دليلی نداریم، فرض ما این است که ما هستیم و اصول عملیه، يك اصل اشتغال و يك اصل برائت، آیا اینجا بگوئیم اصالة الاشتغال می‌گوید شما شك در سقوط دارید، اگر به قول غیر اعلّم عمل کنیم ما نمی‌دانیم امتثال واقع شده یا نه؟ اما اگر به قول اعلّم عمل کنیم امتثال واقع شده است.

جواب: از کجا اگر به قول اعلّم عمل کنیم یقین به امتثال پیدا می‌کنیم؟ شاید قول غیر اعلّم مطابق با واقع باشد. در بعضی از عبارات مرحوم نائینی هم هست، این عبارت ایشان «فإنّه يقطع أنّ السلوكه يوجب الأمن عن العقاب علي تقدير مخالفته للواقع»، یا در عبارت مرحوم آقاي خوئی که می‌گوید: «ما علم بحجّيته المرددة بین كونها تعيينية أو تخييرية قاطع للعذر في مقام الامتثال»، از حیث امتثال براي ما فرقی نمی‌کند، ما قول اعلّم را عمل کنیم یا غیر اعلّم؟ از ما بپرسند قول اعلّم مطابق با واقع است؟ می‌گوئیم نمی‌دانیم، ما اگر دليلی داشتیم که قول اعلّم مطابق با واقع است، می‌گفتیم اگر این طرف را عمل کنیم یقین به امتثال داریم ولي اگر این طرف را عمل کنیم شك در امتثال داریم ولي از نظر عمل فرقی بین این دو تا نیست و لعلّ قول غیر اعلّم مطابق با واقع باشد و قول اعلّم مطابق نباشد!

با این بیان ما اساساً این مثال از امثلهي دوران بین تعیین و تخییر نیست، دوران بین تعیین باید جایی باشد که آن طرف تعیین یقینی الامتثال باشد، بگوئیم اگر این را انجام دادیم امتثال دیگر یقینی است! مثلاً در باب نیابت بگوئیم شك داریم نائب باید هم‌جنس با منوب عنه باشد یا نه؟ می‌گوئیم اگر هم‌جنس باشد یقیناً نیابت واقع می‌شود، مرد از مرد نیابت کند یا زن از زن، اما اگر مخالفت در بیاید زن از مرد نیابت کند یا بالعکس، تردید داریم که آیا نیابت واقع می‌شود یا نه؟ اینجا می‌توانیم بگوئیم دوران بین تعیین و تخییر است، آنجا هم اطلاقات ادله می‌گوید فرقی نمی‌کند نائب از نظر جنسیّت مسانخ با منوب عنه باشد یا نباشد؟ با قطع نظر از آن ادلهي لفظي می‌گوئیم اگر مسانخ باشد اینجا نیابت واقع می‌شود، اما در اینجا این مثال که ما بگوئیم دوران بین

اعلم و غير اعلم از موارد دوران بين تعيين و تخير است، ما از عمل به قول اعلم يك عذر قطعي پيدا نمي كنيم! براي اينكه احتمال مي دهيم آن هم مخالفت با واقع در بيابيد، از آن طرف فرض ما اين است كه هر کدام حجيت في نفسه دارد، لذا اينجا مسئله ي تعييني بودن در دوران بين اعلم و غير اعلم روشن نيست، در بحث اجتهاد و تقليد مراجعه بفرماييد ما اولاً گفتيم ادله لفظيه اطلاق دارد و ثانياً گفتيم در اين مثال اصلاً اين مثال دوران بين تعيين و تخير نيست، دوران بين دو تا حجت است كه معارض با يكديگرند، اينجا ما مخيريم در مقام عمل يكي از اين دو تا را بگيريم. همان اندازه كه احتمال مي دهيم اين مطابق با واقع در مي آيد احتمال مي دهيم آن هم مطابق با واقع در بيابيد و فرقي نمي كند.

پس اينكه مرحوم نائيني، آقاي خوئي و ديگران هم همينطور، اين مطلب را به صورت واضح گرفتند به نظر ما اين اشكالات بر آن متوجه است.

بنابراين ما كبري را قبول داريم، يعني در دوران بين تعيين و تخير، تعييني هستيم، اما اين مثال براي اين كبري نيست، دوران بين اعلم و غير اعلم از امثله ي دوران بين تعيين و تخير نيست.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين